



● اسماعیل یوردشاهیان (اورمیا)

دریا به جرعهای که تو از چاه خوردهای حسادت می کند

تحلیلی در شکل و ساخت و نوع گرایش شعر شاملو به
مکاتب ادبی

چند سالی از مرگ شاملو می گذرد. حضور او کم کم مبدل به اسطوره‌ی ذهنی شعر امروز می شود. اما هنوز این سؤال برای خیلی از کسان مطرح است و شاید هم در آینده برای خیلی‌ها مطرح شود که شعر شاملو از چه نوع و خود او چگونه شاعری بود؟ آیا شاملو شاعری رئالیست بود؟ یا نئورئالیست و سوررئالیست؟ و یا آیا می توان او را شاعری سمبولیست و یا اکسپرسیونیست نامید. مثلاً برای نمونه به شعر طرح از کتاب باغ آینه - نشر مروارید ۱۳۵۶ توجه کنید:

شب با گلوی خونین خوانده است دیرگاه
دریا نشسته سرد

یک شاخه در سیاهی جنگل به سوی نور
فریاد می کشد.

این شعر را چه نوع شعری بدانیم؟ اگر کمی توجه کنیم شب، دریا، شاخه و جنگل سمبول‌هایی هستند که بار و کارکرد استعاری خاص خود را دارند و در این کارکرد مفهوم حسی و متناهی را می سازند که در فضای حسی مفهومی حاصل شده از خوانش شعر است. شب با گلوی خونین بازگوکننده‌ی حاکمیت سلطه‌ی کودتا و حکومت وحشت و خونبار استبدادی و پلیسی است و دریا جامعه‌ی شکست خورده و منفعل که سرد و خاموش مانده و جنگل انبوه مردمان و یک شاخه یک نفر که به سوی نور (آزادی) فریاد می کشد. با این شاخصه‌ها بسیاری این شعر را شعر سمبولیسم و از نوع سمبولیسم فرارونده‌ی آمیخته با سوررئالیسم می دانند اما با توصیف و تحلیلی که ارائه شد آیا نباید اصالت بیان را در آن به وضوح دید؟ و آن را یک شعر اکسپرسیونیستی نامید؟ و شاید هم نه! شاید هم باید آن را در نحله و شکل‌های متفاوتی از مکاتب مختلف

دید و شاید هم از هیچ مکتبی؛ همان‌طور که شاملو خود معتقد بود. در شناخت سوررئالیسم باید گفت که: سوررئالیسم مکتبی است که جهان و فضاها و اشیا و روابط و اتفاقات فراواقعی را ترسیم و بیان می‌کند. از شاخصه‌های مهم سوررئالیسم صور خیال، جهان نامحدود ذهن و ترسیم و بیان فضا و اشیا و عناصر متحول شده با زیباشناسی متفاوت و جدید است و از همه مهمتر کمک گرفتن از خیال و رؤیا و بیان هیجان آنی است.

کوله ریج در تحلیل خیال و تخیل و استعداد می‌گوید: بسیاری از شاعران دارای نبوغند و به دلیل همین نبوغ از توان بالای تخیل و پرورش خیال و گسترش رؤیا و بازگویی آنی برخوردارند. اما بسیاری دیگر از شاعران دارای استعداد توانمندی هستند که می‌توانند واژگان را مبدل به شعر نمایند اما در کار و اثر آن‌ها حضور تخیل و خیال سایه‌ی کمتری دارد. شاملو شاعری بود که از هر دو این‌ها برخوردار بود. هم نبوغ و هم استعداد بسیار قوی و گسترده‌ای داشت اما شاعری سوررئالیست نبود و برای همین زمینه و شکل و فضاها‌ی سوررئالیستی چون جرقه‌ای در چند سطر در تصویر و کلام محدود طرح و بیان می‌شوند اما بعد در خدمت ساختمان قوی شعر سمبولیستی او قرار می‌گیرند البته این جزو خصلت اساسی شعر شاملوست و در تمام عمرش آن را حفظ کرد و تفاوت و تمایز عمده‌ی او با دیگر شاعران از جمله لورکا و پل الوار در همین است و همان‌طور که قبلاً هم گفتم اگر چه تصاویر و جملات و سطرهای سوررئالیستی زیادی می‌توان در شعرهای او یافت مانند:

شب با گلوی خونین خوانده است دیرگاه
حیاط خانه از عطر هدیائی سرمست است
می‌خواهم خواب اقاکیاها را بمیرم

اما در ساختار کل شعرهای او نشانی از فضا و تفکر و ذهنیت سوررئالیستی نمی‌توان دید و اگر هم گرایش هست این گرایش به دلیل انرژی استعداد حس‌پذیری و تجربه اندوژی او بوده است. به شعر «تعویذ» در صفحه ۲۴ از کتاب ابراهیم در آتش - نشر زمان ۱۳۵۳ توجه فرمایید:

به چرک می‌نشیند

خنده

به نوار زخم‌بندیش از ببندی

رهایش کن

رهایش کن

اگر چند

قیلوله‌ی دیو

آشفته می‌شود

چمن است این

چمن است

با لکه‌های آتشخون گل

رگه‌های سمبولیسم فرارونده را در این شعر که به سوی سوررئالیسم گرایش دارد خواهید دید اما آنچه بیش از همه نمود دارد دریافت حسی ناب از محیط و حس‌پذیری است که شاخصه‌ی اصلی شعر شاملو است و نمونه‌ی عالی این حس‌پذیری را در شعر معروف «از این‌گونه مردن» در کتاب ابراهیم در آتش

می‌توان دید که با این سطر شروع می‌شود:

«می‌خواهم خواب اقایاها را بمیرم» با خوانش آن در همان سطر اول متوجه می‌شویم که با یک شعر حسی مفهومی بسیار کامل با زمینه‌ی سمبولیستی و ساختار سوررئالیستی مواجه هستیم که آن‌حس‌پذیری شاعر را می‌رساند. حقیقت این است که شاملو همیشه به استقلال شعر خود توجه داشت و با توجه به سرشت خود نمی‌توانست در محدوده‌ی شعرهای دیگر توقف کند؛ هم‌چنان که نتوانست در قالب و فضای شعر نیمایی بماند و ما کمتر اثری از تأثیر نیما و سبک نیما و زبان شعر نیمایی در عمده اشعار او می‌بینیم و اگر اثری هم هست در چند شعر اوایل کتاب‌های «هوای تازه» و «باغ‌آینه» دیده می‌شود، از جمله در شعرهای «گل‌کو» و «مه» و چند شعر دیگر در هوای تازه و شعرهای «غروب سیارود» و «در دوردست» و چند شعر دیگر در باغ‌آینه. اصولاً جریان حس‌پذیری با شعر او دمساز است و ساختی نهادینه دارد. به همین جهت در شعر او خاطره‌های گذشته، روزهای سخت و سنگین دلهره و تنهایی و عشق حضور مؤثر دارند. برای نمونه به شعر «آواز شبانه برای کوچه‌ها» از کتاب هوای تازه که بیانگر خاطره‌ی شب و روزان سختی است که در دوره‌ی جوانی گذرانده و نمونه‌ی روشن و زیبایی از حس‌پذیری از محیط و مسایل اطراف است توجه کنید:

من طنین سرود گلوله‌ها را از فراز تپه‌ی شیخ شنیدم

لیکن از خواب برنجهدیم

زیرا که در آن هنگام هنوز خواب سحر گاهم با نغمه‌ی ساز و بوسه‌ی بی‌خبر می‌شکست

لبخنده‌های مغموم، فشرده‌گی غضب‌آلود لب‌ها شد

من خفته بودم

اورمیه‌گریان خاموش ماند و در سکوت به غلغله‌ی دوردست گوش فراداد

من عشق‌هایم را می‌شمردم

تک تیری غریو کشان از خاموشی ویرانه‌ی برج ذرتشت بیرون جست

من جای دیگر می‌نگریستم.

(۱۳۳۱- اورمیه)

و در دوران اوج پختگی در کتاب شعر «شکفتن در مه» که به اعتقاد من با همه‌ی حجم کمش یکی از بهترین و ناب‌ترین مجموعه شعرهای شاملو است و در دورانی سروده و انتشار یافت که تب شعر موج نو و شعر حجم در حال فروکش بود و بسیاری شعر نو را مثل جامعه در مرحله‌ی بحران می‌دانستند. در این کتاب جریان حس‌پذیری و تجربه‌اندوزی به یک توازن منطقی می‌رسند و براساس همین توازن شاملو در جریان مرور خاطره‌ها و عشق‌ها و وضعیت خود در تنهایی آن‌حس‌دریافتی زخم‌زننده را با تجربه‌های سترگ خود می‌آمیزد و زیباترین و تأثیرگذارترین شعر خصوصی اما عمومی خود را می‌سراید:

بر شیشه‌های پنجره

آشوب شبنم است

ره بر نگاه نیست

تا با درون درآیی و در خویش بنگری

به اعتقاد من شاملو به دلیل نبوغ و استعداد و توانایی بی‌نظیری که داشت نتوانست بر تمام ضعف‌های شعر خود فایز آمد. شعر شاملو در قالب هیچ مکتبی قرار نمی‌گیرد او همان نقشی را در ادبیات معاصر ایران دارد که بودلر در شعر و تاریخ ادبیات فرانسه. او با وجود ذهنیت و برداشت‌های رئالیستی شاید بتوان

گفت یک شاعر سمبولیست است اما سمبولیسم او گاه با رمانتیسم خزنده که از دوران جوانی با او است آمیخته می‌شود و شعر او را این آمیختگی‌ها چنان متفاوت می‌سازند که اگر با تعریف‌ها و شاخصه‌های هریک از مکاتب به خوانش و تحلیل شعر او بپردازیم از هریک از مکاتب گوشه‌ای نه به صورت کامل و محض بلکه به صورت کمرنگ خواهیم دید با این همه می‌توان او را یک شاعر سمبولیست دانست که طی گذر زمان با استعداد شگفت و تسلطی که بر فرهنگ و زبان فارسی و آشنایی که با شعر جهان داشت با تجربه اندوزی و حس‌پذیری به شعر خود تکامل داد. شعری که خاص خود اوست؛ هم از لحاظ زبانی و هم از لحاظ فرم، تکنیک، نوع و ویژگی و اژگان و موسیقی جاری در درون شعر که حس و آهنگ ذهن و ضربان قلب و ترنم نفس‌های شاملو را دارد و مختص خود اوست و یک تعریف دارد: شعر شاملو است.

۱. عنوان مقاله را از کتاب «شکفتن در مه» از شعر «سرود برای مرد روشن که به سایه رفت» وام گرفته‌ام. در حقیقت شعر در بیان خود شاملو است.

۲. موضوع و مسأله‌ی تجربه‌اندوزی و حس‌پذیری بحثی است در زمینه‌ی جریان دگر دیسی، آموزش و تکامل شعری شاعران که تی‌اس الیوت در مقاله‌ی معروف خود شعرای متافزیک (۱۹۲۱) مطرح و شرح داده است. در دیداری که قبل از سفر به غربت با شاملو داشتم و قصدم از دیدار تقدیم چند شعر و کسب نظر و راهنمایی ایشان بود. شاملو علاوه بر اشاره به آن مقاله به اصول نظری و کارکردی دوین دی (آن و یا نیروی احساس ویژه) اشاره کردند و تأکید نمودند که حتماً آن دو مقاله را بخوانم. به یاد دارم وقتی منظومه‌ی کولی را همراه با چند شعر دیگر برای ملاحظه و اظهار نظر ایشان تقدیم نمودم دقایقی طولانی منظومه کولی را مطالعه کردند و بعد نگاهشان را در نگاهم دوختند و پرسیدند: چقدر با شعر اسپانیا به خصوص لورکا آشنا هستی؟
گفتم: بسیار کم، ترجمه‌های بیژن الهی و شما را خوانده‌ام.

گفتند: تو هم مثل لورکا در افسانه و ترانه‌های سرزمینت سر می‌بری. و بعد با لحن بسیار جدی و با تأکید ادامه دادند: می‌خواهم این را به یاد داشته باشی که حس‌پذیری و تجربه‌اندوزی کاری بسیار سازنده است اما مجذوب شدن نه. من نیز مدام از محیطم، از ادبیات گذشته و حال و جهان حس‌پذیری دارم اما بر خوردم با آن‌ها صرفاً برای تجربه‌اندوزی است. باید مواد خام را بگیری، دگرگون بکنی و چیزی نو بیافرینی. من این منظومه‌ی تو را می‌پذیرم چون کاری تازه است و همه چیز دیارت در آن هست. من صدای عاشقان آذری را در آن می‌شنوم ولی تا این قدر بس است به چیزهای دیگر هم باید فکر بکنی. به خصوص به زبان شعرت. من به تو خیلی امیدوارم. اما باید مدام کار بکنی و هوشیار باشی. بعد پرسیدند: گفتم برای ادامه تحصیل می‌روی؟
گفتم: بله.

گفتند: رفتی آنجا سعی کن بیشتر بیاموزی. به گوشه‌های پنهان شعر آن‌ها سرک بکش. مبدا احساسی برخورد کنی. حس‌پذیری‌ات را کم کن، تو تخیل خوبی داری. تجربه‌ات را بیشتر کن. یادت باشد هجران و غربت شکننده و ویران‌کننده‌اند. من درد آن را کشیده‌ام. مواظب باش ویران نکنند. هر وقت برگشتی، بی‌با به دیدن من، شعر هایت را بفرست اگر خوب بودند حتماً چاپ می‌کنم. (افسوس که دیدار مجدد ایشان برای من میسر نشد.)

مسائل فوق درس کوتاهی بودند که در آن دیدار آخر بیان داشتند و بعد از فکر شعر تازه‌اش از سندباد گفتند، از فضایی که باید داشته باشد. در هر کلمه‌اش در درون کلامش حس بود که از درونش می‌جوئید. حسی که از داستان سفر آخر سندباد گرفته و آن را در تخیل قدرتمند خود پرورش داده و در حال ساختن فضایی دیگر بود و تأکیدش بر سفر آخر بنا بر تجربه‌اش ادامه‌ی همان فضا و فکر شعرهای هجرانی‌اش بود.